

کفتارهای عرفانی

(قسمت پنجم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات دی ۱۳۸۸)

نود و دوم

فهرست

جزوه نود و دوّم - گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)

(بیانات دی ۱۳۸۸)

عنوان

صفحه

در مورد نماز / حال خود را برای خودتان نگه دارید، خلوصش بیشتر است / برای خواب چیزی را مطالبه نکنید، به خواب آنقدر ایمان بیاورید که در روح شما مؤثر است / ذبح با نام خداوند، بازار اسلامی / درباره‌ی ربحی که بانک‌ها می‌دهند و در مورد حلال بودن سود تعلق گرفته / داستان شبلی و حلاج

شریعت و طریقت ۶

هفته و ماه و نام‌هایی که سابق داشتند / مهم بودن ماه فقط برای مقررات خاصّ حج و مقرر شدن هشتم تا دوازدهم / تاریخ تولّد حضرت مسیح یا حضرت یوسف و... فرقی نمی‌کند، ما به تعلیمات آنها کار داریم که آنها محترم است و احترام آنها را در دل داشته باشیم / وقت و تقویم برای مردم است و خدا محتاج

اینها نیست ۱۶

درباره‌ی فطرت و عادت / در مورد شیطان / زندگی حیوانات بر طبق فطرت می‌گردد / در انسان‌ها خصلت جمع بین اضداد بارزتر است / رقابت اگر به صورت حسادت تجلّی کند، دشمن بشر است / حسادت در زن‌ها بیشتر است، در هر انقلابی در دنیا،

تا زن‌ها به حرکت در نیامدند کاری نشده است/ در تربیت خودتان و به کار گرفتن و استخدام خصلت‌ها دقت فراوان بکنید.....۲۱

عزاداری/ در مورد پیغمبر ﷺ و علی ﷺ، امام‌حسن و امام حسین ﷺ/ حاجی و قربانی کردن گوسفند در عید قربان و روش حضرت صالح علیشاه/ واقعه‌ی عاشورا از هر نظر برای ما درسی است/ هر چه خدا بخواهد به دست مؤمنین انجام می‌دهد/ گریه کردن و اشک ریختن برای امام‌حسین، معین البکاء!.....۳۲

در مورد ازدواج/ تحصیل و داشتن دیپلم چقدر خوب است؟/ به شخص می‌گویند مجلس درویشی نیرو و گرنه شغل را از تو می‌گیریم، البته چون قدرت و قوت ایمان از هر چیزی بیشتر است غالباً مجلس درویشی را انتخاب می‌کنند/ در مورد ازدواج و در نظر نگرفتن دیپلم و لیسانس/ قرآن و مسأله‌ی وراثت در اخلاق و در جسم/ در مورد فرزند صالح.....۴۶

فهرست جزوات قبل.....۵۴

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه فرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

در مورد نماز / حال خود را برای خودتان نگه دارید، خلوص بیشتر است / برای خواب چیزی را مطالبه نکنید، به خواب آتقدرا ایمان بیاورید که در روح شما مؤثر است / فنج با نام خداوند، بازار اسلامی / درباره‌ی ربی که بانگ‌های می‌دهند و در مورد حلال بودن سود تعلق گرفته / داستان شبلی و حلاج / شریعت و طریقت^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

جواب‌های مختلفی داده‌ام که در یک جواب به چند تا سؤال جواب می‌دهم و معنی این آیه‌ی قرآن که البته خیلی چیزها را تخصصی کرده‌اند مثلاً هر کس حق ندارد از تفسیر حرف بزند درست هم هست. هر کس نه، ولی مبالغه و اغراق در یک مطلب نباید باشد و حال آنکه آیات قرآن و معنی قرآن برای عرب‌ها که زبان خودشان است برای ما هم باید طوری باشد که اگر عربی خوانده‌ایم بتوانیم بگوییم. آیه‌ی *وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ*.^۲ ما یک نماز مشخص با شکل معین

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۰/۱۶ ه. ش.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۰۵.

داریم که نمازهای پنجگانه است، ولی این نماز را برای چه می خوانیم؟ یکی برای آن مطلبی که می گوئیم که آن مطلب را باید ذهن شما بپذیرد و هر مرتبه بگوید، یکی برای شکل آن است که اگر شما نماز را، همه‌ی حرف‌ها و دعاها را که می گوئید بخوانید ولی خوابیده، اسمش دیگر نماز نمی‌شود. خوب است، یاد خداست، اسم خداست، ولی نماز نیست. و غیر از این مطالب حرکتی است که انجام می‌دهیم یعنی با هر حرکتی یک بیان و یک حالت به خود می‌گیریم و یکی هم اینکه در خود قرآن فقط اینجا هست که بعضی نمازها را گفتند بلند بخوانید یعنی زبان هم کار کند و بعد گوش هم کار کند. درست است که ما به زبان چیزی بگوئیم لازم نیست گوش هم بشنود، ولی گوش هم می‌شنود. در واقع تمام حواس خمسه‌ی ما به کار بیفتند و هر کدام به یک نحوی در مقابل عظمت خداوند تعظیم می‌کنند. حالا به قول بعضی‌ها، نماز ورزش صبحگاهی هم هست. من به بچه‌ها می‌گفتم ورزش صبحگاهی‌ات را بکن. ببینید با یک دستورالعملی تمام حواس ما مشترکاً به یک هدف به کار انداخته شده. این خیلی مهم است. یعنی شما اگر فرض کنید درس می‌خوانید یا درس می‌دهید در همان حالی که درس می‌خوانید هم چشم شما کار می‌کند، بلند بلند هم بگوئید، اثرش بیشتر است. البته در بعضی‌ها خیلی بلند که بگویند حواسشان پرت می‌شود. چشم شما و گوشتان همه کار می‌کند. این خیلی مهم است. بعضی نمازها را گفته‌اند آهسته بخوانید، بعضی را بلند بخوانید. من در جایی هفت هشت ده نفر

پانزده نفر مثل امام زاده‌ای نشستند در گوشه‌ای و نماز می‌خوانند هر کدام یک کمی بلند می‌خوانند همه‌ای از اینها بلند شده. من در چنین وضعیتی حواسم جمع نمی‌شود. این است که در اینجا گفته: دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ صدایتان بلند نشود و نماز را بلند نخوانید. حالا صدای بلند چطور صدایی است؟ به اندازه‌ی حس خود شخص. اصولاً آدم‌هایی که گوششان سنگین است صدایشان بلند است این الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ نیست، در نظر او این نیست. از نظر دیگران چرا، جهر یعنی صدای بلند. این آیه می‌فرماید. البتّه قبل را مجال کردم بخوانم واذكُرْ رَبِّكَ یاد بیاور پروردگار خودت را در درون خودت في نَفْسِكَ یعنی لازم نیست که به زبان بگویی یا بنویسی، تَضَرَّعاً وَخِيفَةً، هم با تَضَرَّعْ در برابر خداوند و هم خِيفَةً یعنی پیش خودت باشد مخفی و خفی باشد. این مخفی بودن، خلوصش را بیشتر می‌کند. آنوقت‌ها می‌گفتند که مثلاً فلان شخص تسبیح می‌گرداند در بازار، زبانش هم حرکت می‌کند، چه می‌گوید؟ نمی‌دانم. یکی می‌گوید «مال خودم، مال خودم، مال مردم، مال خودم».

یعنی وقتی مخفی نباشد احتمال اشتباه هم هست. ممکن است واقعاً نام خدا را ببرید ولی آن کسانی که به شما بدبین هستند می‌گویند نه، اینها ورد می‌خوانند، سحر می‌کنند همین چیزهای معمول. حال خودتان را برای خودتان نگه‌دارید. این دستورالعمل برای نماز است، ولی استفاده کنید برای خودتان و در زندگی حفظ کنید یعنی حال خود را برای خودتان نگه‌دارید، خلوصش بیشتر می‌شود. هر چه از حالتان کمتر

ظاهر شود، اجر و ثواب و خلوص آن برای شما بیشتر است. وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ هم با تضرع و هم خیفه و جهرِ مِنَ الْقَوْلِ بدون اینکه صدایتان بلند شود. صدا بلند شدن هم معلوم است در نماز است دیگر. فرموده است در خود نماز که یک احکام مشخصی دارد شما احکام نماز را فرض نکنید که باید یک چیزهایی بگویید و حرف‌هایی را بنزید فکر کنید که این حرکات را باید حرکاتی بدنی انجام دهید، در اینجا دیگر قول وجود ندارد حرفی نیست بنابراین در نمازهایی هم که حرف دارد گفتند طوری بگویید که کسی نفهمد که دارید نماز می‌خوانید. کسی که خودش نماز تا حالا ندیده نمی‌فهمد چه می‌گویید. دارد که آن اوائل، پیغمبر می‌آمدند وقتی تقریباً مخفی بود خودشان نماز جماعتی داشتند پیغمبر جلو می‌ایستادند خدیجه علیها السلام و علی علیه السلام می‌ایستادند که بعضی می‌رفتند، بعضی می‌گفتند، اینها چه کار می‌کنند؟ کله‌اش العیاذبالله خراب شده؟ حرف‌هایشان شنیده نمی‌شد یا نمی‌فهمیدند.

یک استناد دیگری که برای این آیه می‌شود این است که در خفا غیر از نماز که با این شکل خاص هست خداوند را هم همیشه به یاد بیاور بِالْمُدِّ وَالْأَصَالِ، یعنی صبح و شب. بعضی این را تعبیر می‌کنند به اینکه نماز صبح یک‌بار بخوانیم و یک‌بار نماز شب. ولی اصطلاح است؛ صبح و شب یعنی همیشگی. مثل فارسی می‌گوییم، «شب یا روز فرق نمی‌کند این کار را بکنید» یعنی فرقی نمی‌کند این کار را بکنید، موکول به وقت نیست. همیشه پروردگارتان را با حال خفا و با تضرع به

درگاه خدا بخوانید وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ این یک تفسیری است که کردند.

در شاید شصت و چند سال پیش خدا رحمت کند مرحوم آقای حاج شیخ عماد را، یکی آمده بود خدمتشان گفته بود من خواب دیدم مرا احضار کردید و گفتید که من از طرف خدا مأمورم پنجاه تومان به تو بدهم. او پنجاه تومان را مطالبه کرده بود و گفته بود شما خودتان گفتید. حاج شیخ عماد گفتند من کجا گفتم؟ گفت: در خواب. گفت: اگر من خواب می‌دیدم که من پنجاه تومان به شما بدهم، نمی‌دادم؟ گفتند تو هر کار می‌خواهی بکن من مطالبه نمی‌کردم. حالا هم اگر داشتیم می‌دادم. حالا برای خواب چیزی را مطالبه نکنید که خواب دیدم اگر بیاید پیش شما چنین می‌شود آسمان به زمین می‌افتد حالا من آمدم، آسمان هم سر جایش هست. چرا؟ بیخود دیدی. بنابراین به خواب آنقدر ایمان بیاورید که در روح شما مؤثر است. البته ممکن است بعضی خطراتی که برای برادران و خواهرانتان هست را در خواب ببینید، درست! ولی یک چیزی نیست که خواب برای شما حقی ایجاد شده باشد.

این هم یک سؤال است یک قاعده‌ای یک اصلی در فقه اسلامی هست که برای احکام جامعه‌ی اسلامی و بازار اسلامی یک صفاتی خصوصیتی قائل شدند مثلاً فرض کنید مثال در قرآن هست که ذبحی که می‌کنند نام خدا بر او برده شود. ذبحی که نام خدا بر او

برده نشده نخورید. من وقتی گوشت از قصابی می‌خرم از کجا می‌دانم موقع ذبح، نام خدا بر او برده شده یا نه؟ گفتند که در بازار اسلامی یعنی وقتی که از بازار اسلامی بخرید بازارهای ایران همه اسلامی است، جمهوری اسلامی، حالا بگذریم که اسلام ماها از اسلام ابوسفیان هم بدتر است ولی به هر جهت اسم اسلامی داریم، همه ظواهر اسلامی داریم، وقتی از بازار اسلامی می‌خرید، فرض بر این است که این گوشت بر او نام خدا برده شده، بنابراین می‌خرید و با اطمینان می‌خورید. موظف نیستید تحقیق کنید. چرا؟ چون اصلاً امکان ندارد، اگر بخواهید هم امکان ندارد. کسانی که خیلی احتیاط کنند می‌گویند اصلاً گوشت نمی‌خوریم. بله اگر در بازار غیراسلامی بودید باید تحقیق کنید. مثلاً ما در فرانسه بودیم آنوقتی که به اصطلاح متوجه نبودیم کمتر گوشت می‌خوردیم. بعد تحقیق کردیم که فروشگاه‌های هست که چیزهای مسلمین می‌فروشد، گوشت دارد، لبنیات دارد می‌رفتیم از آنجا می‌خریدیم. از آنجا که می‌خریم لازم نیست تحقیق کنیم که این چیست؟ درست است که بازار غیراسلامی است ولی شعبه‌ای از بازار اسلامی در مملکت غیراسلامی درست شده است. اما لازم به تحقیق نیست همینقدر که فروشنده می‌گوید و همین که این گوشت را عرضه کرده یعنی ذبح صحیح دارد.

همین مسأله را در مورد ربحی که بانک‌ها می‌دهند فرض کنید. ربحی که بانک‌ها می‌دهند برای چیست؟ برای پولی است که سپردید،

همان ورقه چایی که زیر آن را به شما گفتند امضا کنید و شما نخوانده امضا کردید (من هم نخواندم امضا کردم چون می دانم چیست) ولی شما بدانید چیست، در آن قرارداد بستید یعنی خطاب به بانک گفتید که: «آقای بانک این پول را من می دهم به دست تو، تو با آن تجارت کن، از عقود شرعی که حلال است، عقد اجاره، عقد صلح، همین قراردادهایی که هست، ببند بعد فایده‌ای که از تجارت خود بردی، آنچه که سهم سرمایه‌ی من می شود به من یک چیزی بده»، این حلال است. برای اینکه یک سازمانی ظاهراً اسلامی یعنی بانک جمهوری اسلامی با شما قرارداد بسته کار خود را کرده و می گوید از این سود ده درصد می دهم. بیشتر نمی دهم، قبول دارید؟ اگر نه پולتان را پس می دهد. پس قراردادی که شما کردید خلاف شرع نیست. سودی هم که می دهد خلاف شرع نیست. گواينکه او به تعهد خود رفتار نمی کند یعنی مشکوک است اما شما دیگر موظف نیستید که تحقیق کنید که آیا او به وظیفه‌ی خود رفتار کرده یا نه؟ البته اگر خیلی دقیق و وسواس خاصی در این موضوع داشته باشید می توانید تحقیق کنید منتها بعد که تحقیق کردید اگر معلوم شد بر شما که بانک خلاف شرع کرده آن پول را نگذارید آنوقت سود حرام می شود. الان سود را بگیرید چشم و گوش بسته حرام نیست، به دلیل تعهدی که اول هر دو کردید. ولی اگر کنجکاوی کردید و فهمیدید که این بانک از این پول سوءاستفاده می کند و احکام شرعی را رعایت نمی کند دیگر نباید آن سود را بگیرید.

همه‌ی اینها حکم شرعی است.

بنابراین گوشت را که از بازار مسلمین خریدید یا مغازه‌ای که در اروپا برای مسلمین است اشکالی ندارد و لازم به تحقیق نیست. سودی هم که از بانک‌های اسلامی آنهایی که اسمشان اسلامی است عیب ندارد برای اینکه بر شما حرجی نیست چون نمی‌توانید، تحقیق ندارد نمی‌شود. منتها گفته‌ی شیخ شبلی رحمة‌الله‌علیه را به یاد داشته باشید که آیا به آن گفته می‌توانید عمل کنید یا نه؟ صدها بار گفتیم باز هم بگوییم عیب ندارد شبلی فقیه هم بود، دانشمند فقه، کسی آمد از شبلی که عارف بزرگی هم بود پرسید زکات چهل دینار چقدر است؟ مثلاً گفت: زکات این چهل دینار که باید بدهم چقدر است؟ شبلی گفت: اگر از فقیه می‌پرسی یعنی خودش فقیه هم بود اگر از من فقیه می‌پرسی، زکات چهل دینار یک دینار است، یک دینار بردار بده خیالت راحت باشد. اما اگر از من عارف می‌پرسی زکات چهل دینار چهل و یک دینار است. یک دینار باید بدهی که گفته‌ی فقیه انجام شود شرعاً و چهل دینار دیگر هم باید بدهی که چرا این پول را حبس کرده‌ای؟ چرا چهل دینار پول انبار کردی باید خرج مردم و مؤمنین شود. این فرمایش شبلی را هم در نظر بگیرید، برای اینکه شبلی و امثال شبلی اینها مانند دریچه‌ای هستند دریچه نه؛ در بزرگ بین شریعت و طریقت که این دو را که موقع بررسی مطلب از هم جدا می‌کنیم که هرکدام را بررسی کنیم اینها دری هستند که شریعت و طریقت یکی است یک قدم

آن طرف‌تر شریعت است و یک قدم این‌طرف، طریقت. وقتی حسین‌بن‌منصور حلاج را به دار زدند مردم بعضی‌ها آمدند و گفته بودند او شریعت را قبول ندارد و او اصلاً مسلمان نیست این است که مردم عوام می‌آمدند به او ریگ می‌زدند که در ثوابش شرکت کنند. البته شبلی که از رفیقان و همکاران او بود که در واقع هر دو مرید شیخ جنید بودند، آمد یک گُل پرت کرد. گُل به صورت او خورد؛ حلاج اشکش آمد گریه کرد گفتند چرا گریه کردی؟ اینکه گُل بود، گفت: دیگران سنگ می‌زدند ولی من از دوست ضربه‌ی گُل را حتی توقع نداشتم. هر دو هم‌درجه بودند شبلی حکومت داشت حاکم بود فرماندار همین دماوندی که ما می‌رویم و می‌آییم الان هم یک یادبودی به‌نام شبلی ساخته‌اند که به‌اصطلاح آن متعصّبین رفتند خرابش هم کردند. در تذکرة‌الاولیا نوشته است؛ این کتاب تاریخ نیست، شرح حال نیست، حالات شخص است. در حمام‌های قدیم که خزینه بود می‌رفتند، خزینه‌ها هم درجه‌بندی داشت، یک خزینه آب سرد سرد، یک خزینه آب خُرده گرم‌تر یک خزینه با آبی از این هم گرم‌تر همین‌طور سه چهار تا درجه داشت. حالا نمی‌دانم کارواش‌های حالا چطوری است؟ بنابراین کسی که می‌خواست از خزینه استفاده کند می‌دانست باید از خزینه‌ی اوّلی استفاده کند اگر یک وقت می‌رفت در خزینه‌ی آخری تبدیل به آب‌گوشت می‌شد. بعضی‌ها واقعاً آب جوش بود. در سلوک به سمت خداوند و انسان کامل این خزینه‌های مختلف دارد و درجه‌های

مختلفی که اینها دارند. منتها در این مثال‌هایی که زدم یا احکامی که گفته‌اند دو خزینه شریعت و طریقت را گفتم ولی بین اینها درجات فراوانی هست، بطور کلی آنچه مربوط به ظواهر زندگی ماست شریعت تعیین تکلیف کرده باید انجام بدهیم آنچه مربوط به باطن خود ماست بواطن است و معنای آن است آن اصل است ولی در مورد آن شریعت کمتر صحبت کرده، شریعت می‌گوید همیشه به یاد خدا باش، من الان که حرف می‌زنم چطور به یاد خدا باشم؟ به یاد این حرف‌هایم هستم ولی طریقت می‌گوید چطوری یاد خدا باشم. گاهی اوقات آن حکم شریعتی مثل آیاتی که خواندم الان به منزله‌ی دریچه‌ای است به هر دو طرف. منتها کسی که هر دو درجه را ببیند و از هر دو طرف استفاده می‌کند یک‌طور معنی می‌کند و کسی که فقط جنبه‌ی شریعت را دیده جنبه‌ی طریقت را که دیگری می‌گوید تکفیر می‌کند و می‌گوید نخیر اینطور نیست و حال آنکه او حرف شریعت را قبول دارد می‌گوید این هم درست ولی از این مهم‌تر آن چیزی است که من می‌گویم.

هفته و ماه و نام‌هایی که سابق داشتند / مهم بودن ماه فقط برای مقررات خاص حج و مقرر شدن، ششم تا دوازدهم / تاریخ تولد حضرت مسیح یا حضرت یوسف و...
 فرقی نمی‌کند، ما به تعلیمات آنها کار داریم که آنها محترم است و احترام آنها را
 در دل داشته باشیم / وقت و تقویم برای مردم است و خدا محتاج اینها نیست^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در تاریخ و تقویم‌ها که می‌نویسند، در ایران قدیم هفته که رسم نبوده شنبه، یکشنبه، این در عرب بوده و بعد هم اسلام پذیرفته، در ایران به جای هفته، «سی‌یه» بوده یعنی هر سی روز ماه، هر روز یک اسم داشت به جای اینکه بگویند دوازدهم ماه می‌گفتند روز ایزد، باران از ماه اول یعنی روز دوازدهم ماه. حالا برای ما آسان است هفت روز حفظ می‌کنیم ولی آنوقت خیلی مشکل بود. بعد تبدیل شد به هفته. اول هم که تبدیل شد برای تشخیص روز جمعه بوده که روز جمعه در اسلام اهمیت خاصی دارد این روز را کجا بگذارند؟ مثلاً یک روزی که آذر نام

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۰/۱۸ ه. ش.

بود می گفتند جمعه است. از آن به بعد همه تا دیروز پریروز جمعه رسم نبود منتها روز آذر بود آمدند گفتند آذر با کدام روز است؟ با جمعه. این خیلی مفصل و جالب است که در کتابها می توانید پیدا کنید و بخوانید ما چون مطلب دیگری داریم همینقدر در مورد این بس است.

مسأله‌ی دیگر اینکه وقتی دنیا بزرگ شد فهمیدند می گفتند: «ینگه دنیا» اولی که بود اروپایی به این صورت نبود می گفتند فرنگ همه‌ی آنجاها را شامل می شد بعد که آمریکا کشف شد وقتی اینجا روز است آنجا شب است می گویم چون اینجا جمعه است آنجا شب جمعه است نه! آنجا شب جمعه نیست آنجا شب پنجشنبه است. روزها برحسب همین تفاوت می کند. خود این یک مشکلی شد این از روز و هفته، ماهها هم فرق می کرد در خود ایران، دوازده ماه بود البته این دوازده ماه در همهجا همین است قرآن هم می گوید روزی که خدا خلق کرد دوازدهم ماه قرار داد ما معنی عمقش را که نمی دانیم ولی همهجا ماه، دوازده ماه حساب می شود ولی همان هم اختلافاتی داشت مثلاً در ایران دوازده ماه بود می گفتند هر ماه سی روز می شود ۳۶۰ روز مطابق با سال نبود پنج روز را می گفتند پنج روز «مسترقه» یعنی دزدی شده می شد تازه ۳۶۵ روز. مدتی گذشت دیدند نوروز یعنی اول فروردین افتاده به وسط زمستان یعنی فرق کرد آمدند گفتند غیر از این سی روز و دوازده ماه سی روزه، هر چهار سال به جای ۳۶۵ روز ۳۶۶ روز باشد

این همه تغییرات رخ داد. در تاریخ مسیحیت اصلاً تولد حضرت مسیح معلوم نیست بعضی اصلاً زیرش زده‌اند که اصلاً حضرت مسیحی نبود. ولی ما که این را نمی‌گوییم ولی کی متولد شد؟ به ما چه. هر وقت خدا خواسته متولد شده. ما به تعلیماتش کار داریم که آنها محترم است. بعداً اینها خواستند عوض کنند وقتی عوض کردند مثال زدند گفتند دی ماه است یک مرتبه بگویند، نخیر امروز تیر ماه است مرداد ماه است خیلی تفاوت می‌کند که از فردا تقویم‌ها اینطور باشد گفتند فلان کسی که مثلاً پانزدهم آوریل مرده در روز سیزده ماه مه دفن شد. سه ماه و نیم قبل با این تغییرات اولاً خود اسلام هم گفته است در چنین مواقعی دستورالعمل هم برای افراد مسلمان و هم برای جامعه‌های اسلامی. البته در عرب فقط ماه رسم بود؛ ماه هم رؤیت ماه. ما لغت ماه می‌گوییم از خود ماه می‌آید، ماهی که دیده می‌شود. در قرآن می‌فرماید: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِئُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ*، از تو می‌پرسند یعنی از پیغمبر ﷺ که این هلال ماه چیست که به قولی «ماه از سلخ به غره آید از غره به سلخ» این ماه چیست؟ خدا می‌گوید: بگو برای تعیین وقت است. برای شما مردم، *هِيَ مَوَاقِئُ لِلنَّاسِ*، فقط یک بارش برای من است *قُلْ هِيَ مَوَاقِئُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ*. راجع به حج آن مال من است یعنی مقرر کرده‌ام که از هشتم تا روز دوازدهم چهار پنج روز مقررات

خاصی را رعایت کنید. حالا می‌خواهید اسم ماه را عوض کنید یا نکنید. هر کار می‌خواهید بکنید. هِيَ مَوَاقِئُ لِلنَّاسِ، ولی راجع به حج نه، حق ندارید تغییری بدهید.

حالا بنابراین یکی اگر در تاریخ خوانده است که حضرت مریم علیها السلام مادر حضرت عیسی و یا حضرت یوسف علیه السلام که امروز خیلی طرفدار دارد (چون فیلمش را نشان دادند و آلا تا دیروز یوسف را نمی‌شناختند) در تاریخ خوانده که تولد او دوشنبه است بعد خواب ببیند تولد او روز جمعه است. این نه به آن خواب اهمیت بدهد نه به تاریخ یوسف علیه السلام یا مریم. چه دوشنبه به دنیا آمده باشند چه جمعه برای ما فرق نمی‌کند. به علاوه که در آن تاریخ اصلاً این تقویم‌ها رسم نبوده، نه دوشنبه و نه جمعه‌ای بوده. فقط به ما این چیزها یادآور می‌شود که احترام این اشخاص را در دل داشته باشید. هیچ اثر دیگری در این نیست. اگر قرار باشد به خواب اثر بدهید تاریخ نویس‌ها به جای اینکه آنقدر کتاب می‌خوانند که عکس او را که برمی‌دارند پشت سر او کتابخانه‌ی بزرگی می‌گذارند.

حالا حرف تو حرف می‌آید یکبار مصاحبه‌ی آزادی با من می‌کردند به اصرار می‌آمدند مصاحبه کنیم، قبول می‌کردم می‌گفتند جلوی این کتابخانه باید بنشینم که عکس برداریم گفتم اگر کتاب می‌خواهید من دو سه برابر این، در بالا و جاهای دیگر هم دارم بیایید

نشانتان بدهم ولی من نمی‌خواهم نشان بدهم من خودم کتابم. من همینجایی که نشستم نشسته‌ام و حرفم را می‌زنم. حالا نمی‌دانم چه می‌خواستم بگویم برای این است که ما یاد گذشتگان به‌خصوص باشیم و به‌خصوص یاد گذشتگانی که حالا پیرو آنها هستیم و حالا بدون اینکه آنها را با این چشم دیده باشیم تحسین می‌کنیم و از آنها اطاعت می‌کنیم و امیدواریم یک وقت که رفتیم آنها را ببینیم که گفت:

کاش روزی هزار مرتبه من

مُردمی تا بدیدمی رویش

ما می‌خواهیم از آنها تجلیل کنیم دیگر فرق نمی‌کند چه شنبه و چه دوشنبه؛ همه روزهای خداست؛ یعنی روزهای خدا، یعنی خدا برای ما آفریده و ما را هم آفریده در همین‌ها. قُلْ هِيَ مَوَاقِئُ لِلنَّاسِ، وقت و تقویم برای مردم است نه برای من. خدا محتاج اینها نیست. به این جهت هم هست که هر مَلَّتِ بعضی روزها را اهمّیت می‌دهند بعضی را نه. به روزهایی که اهمّیت می‌دهند یا جشن می‌گیرند یا عزا یا تظاهرات ولی مَلَّتِ پهلویی نه، یک روزهای دیگر. این است که مَوَاقِئُ لِلنَّاسِ می‌گوید.

دباره‌ی فطرت و عادت / در مورد شیطان / زندگی حیوانات بر طبق فطرت
می‌گردد / در انسان با خصلت جمع بین اضداد بازتر است / رقابت اگر
به صورت حسادت تجلی کند، دشمن بشر است / حسادت در زن با بیشتر است،
در هر اعلیایی در دنیا، تا زن با به حرکت در نیامد کاری نشده است / در تربیت
خودتان و به کار گرفتن و استخدام خصلت با دقت فراوان بکنید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

بحث فطرت و عادت و مسائل اکتسابی شد. تشخیص اینها از
هم خیلی مشکل است. جدا هم نیست. حتی در مورد انسان که گفته‌اند
العَادَةُ فِطْرَةُ النَّائِيَةِ (یک همچین چیزی، عبارتی) عادت، خودش فطرت
می‌شود. مثلاً ما عادت کرده‌ایم که سه وعده غذا بخوریم، صبح و ظهر
و شب. قرن‌ها اینطور شده، این تقریباً شده فطرت، مثل فطرت. رأس
آن موقع گرسنه می‌شویم. اما بعضی جاها دو وعده غذا می‌خورند. پس

معلوم می‌شود این فطرت نیست، ولی فطرت ثانوی است. در حیوانات هم همینطور. ولی یک چیزهایی هست، فطرت قطعی است. قطعاً فطرت است. اینکه انسان یا هر حیوانی برود دنبال غذایی که بخورد و زنده بماند، این فطرتی است که از هر فطرتی بالاتر است. تشنه بشود آب می‌خورد و امثال اینها. برخلاف این فطرت ممکن است یکی دوجا باشد یا یکی دوتا مورد باشد ولی همیشگی و برای عموم نیست. مثلاً فرض کنید که پلنگ مثال زدیم. پلنگ، در فطرتش درندگی است. گرگ در فطرتش درندگی است. گرگ اگر آهو ببیند، اگر گوسفندی ببیند، می‌پرد. غیر از اینکه خودش می‌خورد، چندین گوسفند دیگر را هم از بین می‌برد. چه اگر ناراحت است، برای همه است.

اما فرض کنید، فرض محال، (می‌گوییم فرض محال، محال نیست، یعنی محال نیست که من بتوانم فرض کنم) فرض کنید که گرگی باشد که این فطرت را از او بگیرند. گرسنه هم هست یک آهوپی می‌آید رد بشود این می‌خواهد آهسته او را بگیرد. آهو یک لگد می‌زند، می‌رود پی کارش. آن حالت درندگی از این گرگ گرفته شده است، فرض کنید. یا از همین آهو که حالت آرامش دارد، فطرتش است، حالت فطرت درندگی به او بدهند. دارد مثلاً علف می‌خورد یک آدمی رد بشود، می‌خواهد بزندش، لگد می‌زند، می‌پرد رویش. اصلاً همه‌ی جهان را به همین طریق فکر کنید، به هم می‌خورد. از آهو، پلنگ، انسان،

صدمه می‌بیند و به هم می‌خورد. پس این فطرت‌ها لازم است. مُنتها ما بشر که از یک‌طرف جزء حیوانات هستیم از یک‌طرف خدا مثل کلاس‌های ابتدایی، مدارس ابتدایی که می‌آیند از شاگردهای همان کلاس، یکی را می‌گویند: تو مُبصر باش. خداوند هم آمده از بین این همه حیوانات و جانداران این بشر را مُبصر قرار داده، البته مُبصری که اختیاراتی هم دارد. این مُبصر برای اینکه برای خودش چیز باشد چون گفته‌اند: مُسلط بر اینها هستی. خودش بعضی از این خصلت‌های جانداران، یا خودِ جانداران را به اختیار می‌گیرد، تربیت می‌کند. اگر اینکار را نکنند، توی آن صف است. مثل شاگردهای معمولی سر کلاس است. سر کلاس معلّم می‌آید باید رعایت کند که یک تسلّطی بر جهان داشته باشد. خدا گفته اینجا باش و همین که مورد رضایتِ صاحبکار باشد. این را می‌گویند تربیت. حالا، این تربیت یا الهی است، یعنی ما خودمان را تربیت کنیم که مُبصر کلاس هستیم، کلاس را هم خوب اداره کنیم، با معلّم و مدیر این مدرسه هم ارتباط دوستانه داشته باشیم. هر وقت هر چه بخواهیم از او، قبول کند و مورد رضایت او هم باشیم. این، اصل است.

بسیاری از این حسادت‌ها هم که گفتیم. رقابت گفتیم و حسادت. اسمش را رقابت بگذاریم بهتر است. خداوند آفریده، خلق کرده، در خدمت ما است. اگر قرار بود به‌کلی، بطور مطلق بد باشد، خداوند

نمی‌آفرید. حتی می‌گویید اگر اینطوری است و این حرف تو درست است، پس چرا شیطان را آفرید؟ شیطان که بد مطلق است. نه! شیطان را ما اگر بشناسیم، بد مطلق نیست. شیطان، برای ما بد است. برای یک عده‌ی خیلی کمی، مُخلصین، که در قرآن گفته، شیطان معلّم مدرسه است. ممتحن است از طرف خداوند. وقتی که عیسی ﷺ (حالا این ایام را می‌گویند تولّد حضرت عیسی ﷺ، این ایام، یاد حضرت است) حضرت عیسی ﷺ وقتی آمد پیش یحیی ﷺ (پیغمبر آن زمان حضرت عیسی ﷺ بود، پسرخاله هم بودند، در واقع قوم و خویش بودند) آمد تعمیم بگیرد، یعنی بیعت کند، خلاصه. یحیی با آن نور معنوی دید که این عیسی ﷺ پیغمبر اولوالعزم است و خودش هم حتی موظّف به پیروی از عیسی است. کمالینکه خداوند به هر دوی اینها فرموده است که آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا، کودک بود به او حکم دادیم. به هر جهت می‌شناخت. به عیسی ﷺ گفت: من باید بیایم پیش تو بیعت کنم نه تو. عیسی ﷺ گفت که آن آخر را من کار ندارم، الان که من ساده هستم و تو پیغمبری، من باید بیایم پیش تو بیعت کنم. بیعت کرد. بعد که بیعت کرد یحیی ﷺ او را به خلوت فرستاد. گفت برو چهل روز ریاضت، به اصطلاح گوشه‌گیری. عیسی ﷺ رفت بالا خلوت کند. چهل روزش که تمام شد، خواست بیاید پایین، خداوند شیطان را

برایش فرستاد. شیطان را مُمتحن می گفتند. مُمتحن بزرگ، یعنی خداوند از او کار می کشد، او را بیکار نمی گذارد. برو این را امتحان کن. چون شیطان با انسان دشمن هم هست، خیلی حتماً در امتحان سخت گیر است. فرستاد. گفت که، چند تا امتحان کرد. اوّل گفت که تو می گویی خداوند هر چه تو بخواهی خواهد کرد، حالا اگر اینطوری است، دعا کن که، یعنی از خدا بخواه همین سنگها را برای تو نان کند که بخوری، زنده باشی. عیسی ﷺ فرمود که: خداوند به نان احتیاج ندارد که نان برای من تهیه کند، هر وقت بخواهد من هستم. هر وقت بخواهد. اینجا نمره قبولی گرفت. چند قدم دیگر رفت، باز شیطان آمد، مثل حضرت ابراهیم ﷺ که سه بار شیطان آمد امتحان کرد. گفت: تو که می گویی جان در دست خداوند است، هر وقت بخواهد می گیرد، خودت را از بالای این کوه بینداز پایین، بین خداوند نگاهت می دارد یا نه؟ عیسی ﷺ هم شاید می فهمید، می دانست که این مُمتحن است. گفت: خداوند حق دارد بنده را امتحان کند، اما بنده حق ندارد خداوند را امتحان کند، ببیند این کار را می کند یا نه؟ رد شد، شیطان رفت. دفعه ی سوم گفت: چیه اینقدر زحمت می کشی؟ بیا پیش من، من همه ی دنیا را به تو می دهم. این (اشاره ای کرد) به کاخ امپراطوری روم، این کاخ نمی دانم چی، همه ی اینها مال تو. به من سجده کن. باز هم عیسی قبول نکرد، جواب ردّی داد. از امتحان که قبول شد، آنوقت

خداوند، دیگر پیغمبری او را... از آن لحظه به بعد شیطان می دانست که در این کارگر نیست. و شیطان هم رفیقش... رفیق نه اینکه با هم مثلاً بیایند. اینکه اطاعت می کرد از عیسی علیه السلام این است که شیطان هم بد مطلق نیست. برای ما بد است. برای عیسی علیه السلام بد نبود. یک خلقت معمولی ای بود، که حتی از رحم و شفقت عیسی علیه السلام می خواست استفاده کند. فکر کرده بود حالا شاید، یا خود عیسی علیه السلام رحم و شفقت شامل شیطان شد. دلش سوخت به این بدبختی که آن همه زجر و زحمت و ریاضت کشیده بعد بیرونش کردند، اینطوری. از خدا خواست که این را ببخشید. شیطان را هم ببخش. عرض کرد: خدایا تو که همه‌ی ما را می بخشی، آدم و حوا را هم بخشیدی، اینکه طرف آنها بود، این را هم ببخش. خدا گفت: این از آن مارمولک‌ها است، فایده ندارد. گفت: نه، جان ما، مرگ ما، ریش گرو گذاشت، خداوند هم به عیسی علیه السلام خیلی علاقه داشت. آن آیه‌ی سوره‌ی مائده را بخوانید. در آخرش محبت خداوند نسبت به عیسی علیه السلام معلوم است. رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا، برای ما از آسمان غذایی بفرست. خدا هم قبول کرد، گفت: بسم الله، خدا بخشید. گفت: من می بخشم. بگو، بیاید معذرت خواهی کند. به شیطان گفت: بیا معذرت خواهی کن. گفت: به! من معذرت خواهی کنم؟ هرگز، خدا از من

معذرت‌خواهی کند. من را اینقدر آواره کرده و فلان و اینها. حالا منظور، شیطان هم فطرتش، حتی برای خود ماها، گاهی که شیطان گولمان بزند (در هر مسیری) شیطان گولمان می‌زند، بعد از مدتی که متوجه می‌شویم، غبطه می‌خوریم که چرا کردیم؟ چرا گول شیطان را خوردیم. مثلی هست در فارسی، جمله‌ای هست، می‌گوید: «شیطان مرا گول زد». پس شیطان هم این فایده را دارد، او می‌خواهد من را از بین ببرد، ولی ایمان من آن کار را نمی‌کند، از آن هم استفاده می‌کند. این است که فطرت را نمی‌شود عوض کرد.

و اما، فطرت مال حیوانات است که در حیوانات، فطرت یا غریزه بگوییم بر زندگی آنها غالب است و زندگی آنها طبق همان فطرت می‌گردد. حیوانات، پلنگ، باید درندگی کند، اگر پلنگ درنده‌ای نباشد نمی‌شود. گوسفند، باید آرامش داشته باشد. گوسفند اگر شاخ بزند و اینها... هم خودش را از بین می‌برد و هم دیگران را. فطرت در حیوانات غلبه می‌کند. اما در انسان، انسان از یک طرف جزء آن حیوانات است. از یک طرف رئیس حیوانات است و خصلتش و فطرتش مجموعه فطرت‌های همه‌ی حیوانات است. اینکه شاعر می‌گوید:

آدمیزاده طرفه معجونی است

کز فرشته سرشته و ز حیوان

گر کند میل آن، شود به از آن

وَر کُند میل این، شود پس از این

یعنی مجموعه‌ی همه‌ی این خصلت‌هاست. هیچیک از این خصلت‌ها خودبه‌خود (چون مخلوق خدا است) خودبه‌خود و همیشگی بد نیست. هر خصلتی موقعیتی دارد. انسان هم یک وقتی باید مثل بره باشد. مثل گوسفند باشد. آرامش داشته باشد. یک وقت باید مثل پلنگ درنده باشد و این صفات متضاد را داشته باشد. انسان‌هایی که هر چه بالاتر، این خصلت جمع بین اُضداد، ضدها، این خصلت در آنها بارزتر است، ما علی علیه السلام را مثال می‌زنیم. هر یک از پیغمبران در یک صفت، منتها علی علیه السلام در این صفت که یک شب مثلاً، شب می‌آمد، دید در یک خرابه‌ای زنی و بچه‌هایش دارند گریه می‌کنند و اینها... بچه‌هایش گریه می‌کنند و خودش هم گریه می‌کند و لعنت می‌کند علی را. حالا دنباله‌اش را کار نداریم، می‌دانید. گفته‌ام. بعدش را کار نداریم. لعنت می‌کند علی را، علی گریه‌اش گرفت و اینقدر متأثر شد، آمد بیت‌المال، یک گونی غذا و خوراکی و اینها گذاشت روی کول خودش، آمد به چیز... علی، خلیفه‌ی مسلمین جهان این کار را کرد. آنوقت همین علی که اینقدر دل نازک بود، چقدر آدم کُشت. به قول آن آقای... چهارهزار نفر را در یک روز کُشت. (نه! اینکه بیخود است دیگر مُنتها وقتی هم که اغراق می‌کنند از این طرف، یک کلاغ چهل کلاغ) هر دوی این

صفت را داشت. به موقع دلش سوخت، گریه می‌کرد. به موقعش خشونت داشت. یا مثلاً یکی از دختران حضرت، برای یک مهمانی، یک عروسی، یک گردنبدی (چون بیت‌المال آنوقت فقط پول نبود همه اموال مالی می‌دادند) یک گردنبند از بیت‌المال عاریه گرفت. شاید وثیقه هم داد مثلاً، که این را به گردنش بیندازد. بعداً علی علیه السلام چى شد که خبر شد! اولاً آن خازن بیت‌المال را توبیخ کرد که چرا دادی؟ بعد هم دخترش را توبیخ کرد. گفت همین که گفתי به امانت به من بده، برمی‌گردانم. اگر این حرف را نزده بودی، تو اولین شخص از خاندان پیغمبر بودی که شلاقت می‌زدی. این خشونت در علی بود. از آن طرف، وقتی که حضرت را ضربه زدند، این قاتل را (که آنوقت نمی‌گفتند قاتل، آنوقت متهم بود) متهم را زندانی کرده بودند، صبح که برای علی علیه السلام شیر آوردند (که همیشه هم نمی‌آوردند) علی فرمود که: برای آن هم برده‌اید؟ گفتند نه. آن زندانی است. گفتند همین شیر که برای من آوردید، از همین شیر، برای او هم ببرید. این رحم و این گذشت. جمع این اضداد، این تربیت است. پس آن خصلت‌هایی که هست باید نگاه کنید، بعضی خصلت‌ها، موقعیت دارد. هرکدام در جای خودش خوب است، در غیر جایش باشد مُضر است. می‌گوید:

ترحم بر پلنگ تیز دندان

تبهکاری بود بر گوسفندان

مثلاً، چوپان اگر به گرگ رحم بکند، به گوسفندانش ستم کرده است. گرگ را باید بکشد. بسیاری از اینکه پیغمبر فرمود: شَيْطَانِي أَسْلَمَ يِدَيَّ، شیطان من به ید من تسلیم شد، یا اسلام آورد، این همین است. یعنی آن خصلتی که خداوند آفریده که همه از آن رنج می‌برند، آن خصلت در نزد من تسلیم شده است. یعنی خصلت شقاوت، اینکه الان می‌گویند: اسلام دین شمشیر است، دین خشونت است و فلان... این قسمتش را می‌بینند، ولی آن قسمتی که پیغمبر، وحشی را هم عفو کرد، وحشی قاتل... آن را نمی‌بینند. این را می‌بینند می‌گویند اسلام دین خشونت است. اَسْلَمَ يِدَيَّ یعنی همین که بله من خشونت دارم در مورد کسانی که خلاف رفتار کنند ولی این خشونت به دست خودم است. آنجایی که باید رحم کنم، رحم می‌کنم، خشونت نمی‌کنم. این معنی اسلام، اَسْلَمَ شَيْطَانِي يِدَيَّ. حالا حسد یکی از این صفات است. حسد نگوئیم، رقابت می‌گوییم. رقابت یکی از خصوصیات است که اگر به صورت حسادت تجلّی کند، دشمن بشر است. دشمن بشریت است. اگر به صورت فعالیت زندگی تجلّی کند، نه. کمک کار است. حالا راجع به حسادت، بعد اگر... باشد خیلی می‌شود حرف زد. بنابراین حسادت از چیزهایی است که بطور کلی نمی‌شود از بین برد و لازم است ولی باید حسادت را مهار کرد و حسادت یکی از صفاتی است که (آخر هر جاننداری یک صفاتی دارد) در زن‌ها بیشتر از مردها است و به همان

دلیل هم آن را اگر مراقبت کنند در زن‌ها مفیدتر است تا مردها. این است که من در... یک وقتی حال و حوصله داشتم و بیشتر مطالعه می‌کردم. در هر انقلابی در دنیا ببینیم، تا زن‌ها به حرکت درنیامدند کاری نشد. وقتی زن‌ها که به حرکت درآمدند هر چه گفتند، انجام شد. برای اینکه همانطوری که حسادت آن جنبه را دارد این جنبه را هم دارد. به تحرک وا می‌دارد تحرک هم فکری و هم بدنی. به هر جهت در تربیت خودتان و به کار گرفتن و استخدام خصلت‌ها دقت فراوان بکنید. ان شاء الله

عزاداری / در مورد پیغمبر ﷺ و علی ﷺ، امام حسن و امام حسین ﷺ / حاجی و

قربانی کردن / کوفسند در عید قربان و روش حضرت صالح علیشاه / واقعه‌ی عاشورا

از هر نظر برای مادری است / هر چه خدا بخواهد به دست مؤمنین انجام می‌دهد /

گریه کردن و اشک ریختن برای امام حسین، معین البکاء!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عزاداری یعنی چه و چطوری است؟ یک مقداری همه‌جا مثل هم است. یک سفر در نزدیکی عید پاک، اول فروردین بود که ما به‌عنوان مسافرت و گردش توریستی به‌قولی، رفتیم اسپانیا. در مادرید که بودیم نگفتند عزاداری فلان. گفتند امروز مراسم است. جمعیت زیاد است می‌خواهید در بالکن بایستید و ببینید آنجایی که منزل کرده بودیم مثل یک طبقه‌ی ساختمانی بود، هتل شده بود در یک اتاق هم زن و مرد صاحب هتل که یک بچه هم داشتند بودند. ما ماندیم به‌خصوص همینطور مثل ما دسته راه انداخته بودند یادم نیست این را یادم است

که زن‌های سیاه‌پوش بودند که پاهایشان را به هم زنجیر کرده بودند و خیلی آهسته‌آهسته، تاتی‌تاتی راه می‌رفتند. گفتند جهتش چیست؟ تقریباً همین‌طور مراسمی بود که در ایران هم هست. امّا نشنیدیم مجلس روضه‌خوانی باشد. اگر بود می‌رفتم ببینم.

در اسلام به آن معنی عزاداری نیست البتّه منسوب است به پیغمبر ﷺ که فرمود: هیچ پیغمبری به اندازه‌ی من آزار و زحمت ندید. این هم صحیح است منتها ما آزار را و ناراحتی را از ظواهر امر می‌بینیم و حال آنکه ظواهر امر نیست. موانع در راه انجام وظیفه ناراحت می‌کند و آنهم موانعی که نشود برطرف کرد در قرآن دارد خطاب به پیغمبر لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ^۱ و در آخر می‌گوید اگر بخواهیم همه مؤمن می‌شوند. تو که داری خودت را می‌کشی که چرا اینها مؤمن نشده‌اند. یک خرده به اصطلاح مثل بازخواست، ولی در واقع لطفی است که به صورت بازخواست است. آنقدر ناراحت نباش ما اگر بخواهیم همه در یک لحظه ایمان می‌آورند. پیغمبر از این‌طور آزارها و زحمت‌ها دید. همچنین پیروان او و جانشینان او آنها هم همین‌طور. در جانشینانش از علی علیه السلام بگیریم که چقدر زجر کشید، باید وظیفه‌ی خلافت را به عهده بگیرد. یادتان باشد وظیفه‌ی خلافت، حقّ خلافت نیست، علی خلافت را می‌خواست چه کند؟ که بگوییم حق داشت،

وظیفه بود. این حقّ ما مؤمنین بود، حقّ ما مسلمین بود که شخصی مثل علی بر ما حکومت کند. ما لیاقت نداشتیم، علی که راحت بود، می‌گفت امر الهی این است که من راحت باشم؛ چه بهتر. کماینکه بعد هم خلافت را تا مدتی قبول نمی‌کرد. یا علی علیه السلام رنجش این بود که از آن طرف امر الهی است که باید خلافت را به گردن بگیرد از این طرف امر الهی و امر پیغمبر است که وحدت کلمه را به هم نزنند. اینها را چطور با هم انجام دهد؟ خانه‌نشین شد. می‌آمد منزل قاعدتاً باید شربت ابلیمو درست کنند جلویش بگذارند بادش بزنند، می‌آمد منزل چه بود؟ فاطمه علیها السلام که خیلی مورد علاقه‌ی پیغمبر بود، مورد علاقه‌ی علی علیه السلام بود مقامات ارجمندی در ولایت داشت، این بانوی محترم حتماً غر می‌زد؛ که دارد یک‌بار گفت: تو که شمشیرت زنگ زده شمشیرت که کُند نشده بازویت که همان بازوی قدیم است چرا در خانه نشستی؟ بله بعد دیدیم نه شمشیرش کُند شده بود و نه زنگ زده بود نه بازویش ضعیف شده بود مع‌ذکب باید در خانه بنشیند؛ امر الهی بود که صبر کند بالاخره یک‌بار حضرت فاطمه علیها السلام را گفت: پاشو برویم مرکوبی آوردند فاطمه علیها السلام سوار شد علی علیه السلام جلوی دهنه‌اش را گرفت و رفتند. رفتند دانه‌دانه در خانه‌ی صحابه‌ی خاصّی که در روز عید غدیر بودند و شنیدند. گفتند مگر تو در عید غدیر نبودی؟ گفتند چرا. فاطمه علیها السلام گفتند پس بیا. باید خلافت را بگیریم. گفت: راست می‌گویی ولی من

بیعت کردم بیعت یعنی تعهد. گشتند هیچکس نیامد. علی علیه السلام خواست به این طریق به فاطمه علیها السلام بفهماند که این مردم هستند و نمی‌شود.

اینها این زجرهاست برای ما که دلمان به چهار تا استکان نعلبکی و لباس و رومیزی خیلی قشنگ خوش است. این دردها چیز مهمی نیست. ولی برای کسی که تمام دنیا برای او به اندازه‌ی یک کفش کهنه و پاره حتی ارزش ندارد و نمی‌ارزد برای او اینها زجر و ناراحتی است. بعد از علی، حسن علیه السلام برای امام حسن علیه السلام همینطور آماده‌ی جنگ با معاویه بودند اردو زده بودند بیرون کوفه یعنی علی علیه السلام اردو زد بعد از شهادت که حضرت شهید شدند در نخيله به نظر م بودند نزدیک کوفه. حضرت فرمود که رؤسای قبایل، آنوقت همه قبیله‌ای بود اگر رئیس قبیله می‌آمد همه با او می‌آمدند، اگر نه که نمی‌آمدند. به تمام رؤسای قبایل فرمودند: فردا سحر اذان صبح بیا نمی‌دانم کی، آخر زمان علی بیاید که به جنگ برویم. وقتی رفتند آنجا از آن همه لشکر شش نفر آمده بودند. حسن علیه السلام در خدمت پدر بود دید حضرت شهید شدند. حضرت با شش نفر بروند به جنگ معاویه غدار و سیاس و حالا نه معاویه تنهاست که دو تا شدند عمروعاص هم اضافه شده. آنها آخرش هم با سیاست پیروز شدند نه با مردانگی و رشادت. یعنی وزر و وبال‌های ما مردم (ان‌شالله ما نیستیم) وزر و وبال‌های آن گروه مردم همه برگردن امام حسن جمع شد. امام حسن مرد خیلی شجاعی بود در

همه‌ی جنگ‌ها در خدمت پدر بود. هم حسن، هم حسین هیچکدام از هم کم نمی‌آمدند. امام‌حسن دید با اینها چه کار کند؟ با این مردم با این شش نفر، معاویه هم خیلی زیرک بود وقتی فهمید لشکرها نزدیک بودند هر کدام سه چهار کیلومتر آن طرف‌تر، به هر جهت فهمید و نامه نوشت به امام‌حسن و چند تا شرط را نوشت یکی اینکه من جانشین تعیین نکنم دیگر اینکه من موقتاً امور را اداره کنم تا بعد از مرگم، مردم خود بنشینند و خلیفه تعیین کنند و چند تا از اینها، بعد کاغذ سفید امضا برای امام فرستاد. امام‌حسن دیدند اگر به جنگ بروند شش نفر هستند و کشته می‌شوند می‌گویند یک عده‌ای آمدند خواستند خلافت را بگیرند نتوانستند بعد هم می‌گفتند اگر حق داشتند که اینطور نمی‌شدند. پس ناحق بودند و اساس تشییع از بین می‌رفت. امام‌حسن نامه‌ی معاویه و شرایط او را قبول کرد. بعضی از مؤمنین خود حضرت امام‌حسن، علیه حضرت شوریدند. می‌گفتند یا مَدِلُّ الْمُؤْمِنِينَ به جای امیرالمؤمنین. ای کسی که مؤمنین را خوار کردی، ذلیل کردی. آنوقت این وضع در بیرون وقتی هم حضرت می‌آمد منزل باز داخل منزل اعتماد نداشت کوزه‌ی آبی را که داشت رویش پوستی گذاشته بود و لاک و مهر می‌کرد از همان پوست زهری آوردند که روی پوست می‌سابانند و اینطور می‌کردند که نفوذ می‌کرد. حضرت شهید شد. همه‌ی زندگی حضرت زجر بود و اما امام‌حسین علیه السلام که این توفیق را خدا به ما داده که آوردند

پایین تا در حدّ فهم ما باشد و ما فهمیدیم که چقدر امام حسین علیه السلام زجر کشیده. امام حسین علیه السلام به اندازه‌ی سایر ائمه حیات داشتند شصت و چند سال، تمام این مدّت زندگی ایشان برای ما نمونه است و پیغمبر فرمود که **الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا**، حسن و حسین هر دو امام هستند امام یعنی پیشوا، رهبر، چه بنشینند در خانه، چه بلند شوند. در هر صورت امام هستند. امام حسن علیه السلام رفت به آن طریقی که دیدید. امام حسین علیه السلام تمام زندگی او زجر و ناراحتی بود از طرفی امام حسین علیه السلام می‌دید و خیلی به اصطلاح تحمّل این چیزها را نمی‌کرد ائمه کارهایشان امر الهی بود امر الهی بر امام حسن علیه السلام این بود که خیلی ملایم باشد و خیلی متحمّل و صبور باشد امام حسین علیه السلام هم در آن موقع باید همینطور باشد و مطیع امام حسن علیه السلام باشد. مثلاً در مجلسی هر دو نشسته بودند معاویه هم بود معاویه خیلی آدم زرنگی بود به ظاهر خیلی احترام حسنین را می‌کرد حتی یک‌بار کاروانی که وجوهات خراسان را می‌آوردند که بدهند به خلیفه معاویه، از مدینه رد می‌شدند در مدینه گفتند برویم زیارت حسنین؛ فرزندان رسول خدا. آمدند زیارت امام حسن علیه السلام بودند یا امام حسین علیه السلام پرسیدند که هستید و کجا می‌روید؟ فرمودند لازم نیست زحمت بکشید بروید دمشق بار را همینجا پیاده کنید. من به شما رسید می‌دهم. حضرت رسید دادند. معاویه می‌گفت همه‌اش مال اینها است، حالا خودشان یک‌بار گرفتند.

هیچی نگفت. چون خودش می دانست. یزید اصلاً در این عوالم نبود. از دین و بیعت و اینها خبری نداشت. ولی معاویه نه، خیلی با هوش بود. حسنین پای منبر نشسته بودند همان روضه خوان‌هایی که حالا هم رسمشان هست بالای منبر از معاویه تعریف می کردند و از علی بدگویی می کردند. اینجا حسنین چه بکنند؟ علی پدرشان است و پیر و مرشدشان و امامشان و برحق و او اینطور بد می گوید. معاویه دشمن آنهاست و بر خطاست اینطور می گوید. چه بکنند؟ چند بار دارد که در این مجالس حسین علیه السلام ناراحت شد و دست برد به شمشیر و تکان خورد که خواست برود گردن او را که منبر بود بزند. امام حسن علیه السلام دست می زد روی زانوش که نه. اینها چیز خیلی کوچکی است، در زندگی هایتان خیلی دیدید ولی برای حسنین این زجر است. حسن علیه السلام مرد شجاعی که در همه‌ی جنگ‌ها در خدمت علی علیه السلام بود امام حسین علیه السلام را وادار کند که بنشین و امام حسین علیه السلام که باید اطاعت امر برادر کند دندان به جگر بگذارد. خانواده‌ی امام حسین علیه السلام اینها را دید آنهايي که بودند در کربلا یا نبودند روز عاشورا فرق نمی کند آنها که همه دیدند ناچار بودند، ما خودمان به خصوص خانم‌ها خداوند اینطور آفریده که خیلی مواظب جان دیگران باشند بسیاری می گفتند حتی نمی توانند ببینند مرغی یا گوسفندی می کشند که بعضی مردها هم همینطورند که خداوند برای اینکه یک تعادلی برقرار شود فرموده است

در عید قربان گوسفندی که می‌کشند خود حاجی بکشد. اگر هم نمی‌تواند وکالت بدهد این است که من همان کاری را می‌کنم که حضرت صالح‌علیشاه هم می‌کردند. گذشته از اینکه وکالت به آن شخص می‌دادند وقتی می‌برید، دست می‌گذاشتند روی بازوی او، یعنی من می‌برم. برای اینکه تا حدودی تعادل پیدا شود. ولی زن‌های حرم پیغمبر این همه خون دیدند. نه حیوان، انسان. همه‌ی اینها بود اگر اینها به‌قول حالا که یکی می‌میرد اعلام می‌کنند، می‌گویند عزای عمومی. اگر اینها الی‌الابد اعلان عزای عمومی می‌کردند درست بود. عملاً ما این کار را می‌کنیم، ولی اگر می‌کردند کار درستی بود. ولی حضرت سجاد تا آخر عمر وقتی وضو می‌گرفتند چون آب می‌دیدند گریه می‌کردند. مدتی این دردها را دیدند این عزا را دیدند ولی نخواستند قاعده‌ی کلی اسلام عوض شود. نه، خود مردم این روزها را عزاداری می‌کنند و خواهند کرد ولی آنها عزاداریشان چه بود؟ چطور بود؟ مثلاً در کوفه حضرت زینب گفتند یابن‌مرجانہ اگر در عرب و ادبیات آن روز کسی را به‌نام مادرش بخوانند این توهین‌آمیز است ولو مادرش شخص بزرگی باشد که حتی یک‌بار ابن‌زبیر، امام حسن علیه‌السلام را گفت: یابن‌فاطمه به شوخی، معاویه به او توپید گفت، خجالت نمی‌کشی که خود را هم‌ردیف آنها می‌کنی؟ و به آنها یابن‌فاطمه می‌گویی؟ من می‌خواهم مردم حضرت فاطمه علیه‌السلام را فراموش کنند تو باز یادآوری

می‌کنی؟ رسم است که به‌نام مادر خواندن یک توهین است چه رسد که مادر او زن بدنامی باشد. مرجانه زن بدنامی بود. یعنی من نمی‌دانم پدر تو کیست؟ یابن مرجانه حالا امروز جرأت می‌کنیم که به فلان کس که دشمن است بگوییم؟ یا در مجلس یزید که حضرت نطق کردند از بزرگواری‌های حسین علیه السلام و کثافت‌کاری‌های بنی‌امیه را برشمردند فرمودند که یابن‌طلقا خطاب به یزید فرمودند. طلقا یعنی آزاد کرده‌های زمان پیغمبر، عده‌ای که آزاد کرده بودند خدمت حضرت آوردند من جمله معاویه و اینها. اینها پرسیدند: ما اینها را چه کار کنیم؟ تکلیف چیست؟ حضرت فرمودند: طلقا، آزاد هستند. مثلاً شما غلام ما بودید و شما را آزاد کردیم. شما طلقا هستید. بعد گریه کردند ولی به ما درس دادند. به ما درس دادند گفتند به‌جای گریه اینطوری کار کنید. وقتی جسد برادر را گرفت و گفت: خدایا این قربانی را، این قلیل قربانی را از خاندان پیامبرت قبول کن، این بودند.

حالا این کارها را کردند که ما فقط بنشینیم و گریه کنیم؟ اگر گریه می‌کنید دوازده ماه باید به حال خودمان گریه کنیم. البته بی‌اختیار باشد خوب است. واقعه‌ی عاشورا که ما آنقدر حرف می‌زنیم از هر نظر درس در آن است و از چند جهت قابل بحث است. یکی از نظر حکومتی یا اینکه در مقابل ظلم و ستم بنی‌امیه گاهی سکوت است و گاهی حمله، این گاهی چطور می‌شود؟ امام تعیین می‌کند. به ما نشان

داده علی علیه السلام در یکی از خطبه‌ها فرمود که من دلم گرفت. از چه؟ از اجْتِمَاعِهِمْ عَلٰی بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، شما که حق هستید با هم متفرق و دعوایی هستید و آنها که همه بر باطلند همه یکی هستند. همین فرمایش و نظیر اینها را در عاشورا گفت.

دوم پیمان بستن و بیعت کردن، بیعت کردن در عرب آنقدر مهم بود که حتی زمان پیغمبر دارد که بعد از جنگی آمدند لشکریان خدمتشان عرض کردند که زیدی، فرماندهی لشکر زید یک نفر را که شهادتین می‌گفت کشت. حضرت فرمودند: هر که شهادتین بگویند مسلمان است و جانش در امان است. فرمانده را صدا زدند گفتند چنین چیزی بوده؟ گفت: بله چون فلان جا بود من وقتی نزدیکم بود که او را بروم بکشم او شهادتین گفت، شهادتین او روی حقه‌بازی بود. حضرت فرمودند: به تو چه که روی حقه‌بازی بود؟ تو چه از دلش می‌دانی. کسی که شهادتین بگوید نباید بکشی. همه چیز، حتی نفس می‌کشیدند برای ما درس بود. بعد گذشت چون نمی‌دانست فقط دیده‌ی خون او را دادند. بعد علی علیه السلام می‌خواست بیاید به جنگ معاویه و همه را صدا زد زید را هم صدا زد. گفت: من نمی‌آیم. علی علیه السلام تعجب کرد گفت چرا؟ گفت: من بعد از آن قضیه که پیغمبر گفت: او را بیخود کشتی با خود عهد کردم و یا بیعت کردم و نذر کردم که شمشیر روی هر که شهادتین بگوید نکشم، اینها هم که شهادتین می‌گویند. علی قبول کرد.

نفرمود باطل است. قبول کرد بیعت است. مادامی که معاویه قراردادی که خودش نوشته بود را با امام حسن در واقع قبول داشت حضرت کاری نکردند. گویانکه از همان اول که فتح کرد پاره کرد و معاویه گفت: ولش کن همانی که من می‌گویم درست است. ولی چون نگفت قرارداد باطل است امام حسین علیه السلام روی انجام قرارداد امام حسن علیه معاویه قیام نکرد. گذشت و واقعه‌ی عاشورا گذشت و می‌دانید ما این واقعه را از لحاظ عاطفی نگاه کنیم الان اگر چنین چیزی شود؟ الان همه‌جا می‌نویسند بعد از جنگ دوّم جهانی کسانی هستند که پدر و مادر و برادر را از دست دادند و دیوانه شدند حتی بعضی‌ها خودشان مردند ولی در چنین واقعه‌ای اگر همه‌ی اهل کوفه اعصابشان خراب شود گویانکه خراب بود، چیز مهمّی نیست ولی مع‌ذلک محکم ایستادند چون حسن، حسین و سجاد علیهم السلام نمی‌خواستند که چند تا چای بخورند، آب‌گوشت و پلو بخورند، برای این زنده نبودند، برای این زنده بودند تا جلوی ظالمی مثل معاویه حرف حق بزنند. چون برای این زنده بودند نمی‌میرند. این زندگی چه امام حسن و چه امام حسین و چه امام سجاد علیهم السلام و چه بعدی و بعدی‌ها زنده هستند از جنبه‌ی عاطفی اگر ما تا آخر عمر گریه کنیم حق داریم. ولی نه ما آنقدر حساسیم و نه اصلاً خدا اینطور خلق نکرده است. ما گریه می‌کنیم، هر وقت هم یادمان می‌آید متأسّفیم و گریه می‌کنیم ولی هدف گریه نیست. اگر می‌گوییم، گریه بر امام حسین علیه السلام

می‌کنیم این است. بعضی گریه می‌کنند، اشک خود را در شیشه نگه می‌دارند. می‌گویند این را در قبر ما بگذارید. اگر این روی خلوص نیت می‌کنند خدا قبول می‌کند. ولی امام حسین علیه السلام که اشک نمی‌خواست. می‌گویند مظلوم حسین علیه السلام، حسین علیه السلام مظلوم بود. ولی امام حسن علیه السلام هم مظلوم بود. امام حسن علیه السلام مظلوم‌تر از امام حسین علیه السلام بود. امام حسین علیه السلام به شهادت رسید شهادت را قبول کرد، بلکه صدا زد که بیاید مرا شهید کنید، فرمود: ای مردم اگر دین اسلام حفظ نمی‌شود جز با خون من... آخر اینها می‌گفتند امام حسین علیه السلام از دین جدش خارج شده، امام حسین علیه السلام از دین جدش خارج شده؟ چه کسی این را می‌گوید؟ یزید. خود این اصلاً جوک است. فرمود: اگر اسلام درست نمی‌شود یعنی حسینی که به قول شما از دین جدش خارج شده از بین برود اسلام حفظ می‌شود، زود با شمشیرهایتان بیاید مرا بکشید. این امام حسین علیه السلام گریه نمی‌خواهد. این حرف را امام حسین علیه السلام می‌زند. حرف دیگر را هم می‌زند که می‌گوید هل من ناصر ینصرنی؟ آیا کسی هست که مرا کمک کند؟ امام حسین علیه السلام محتاج کمک بود؟ محتاج به چیزی بود؟ امام حسین علیه السلام همه‌ی لشکریانش که شاید اگر بودند پیروز می‌شدند را مرخص کرد، گفت: بروید. سه چهار هزار نفر رفتند. آن آیه‌ی قرآن خطاب به پیغمبر می‌گوید هُوَ الَّذِي آتَدَك

بَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ، خداوند از دو طریق به تو کمک کرد یکی خودش را نسبت داده آن جنگ بدر و فرشتگان آمدند و اینها، یکی به مؤمنین. مؤمنین همچنین بی اثر نیستند خیال نکنید. مؤمنین بگویند. هر چه خدا بخواهد همان می شود بلکه ولی هر چه خدا بخواهد به دست مؤمنین انجام می دهد. هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ امام حسین علیه السلام اول گفت: کسی هست که جزء مؤمنین باشد و مرا کمک کند؟ و گفت: اگر اسلام این است بیایید مرا بکشید. این است که امام حسین علیه السلام از اینطور گریه ها بیزار است. امام حسین علیه السلام اگر دلتان بشکند و گریه کنید آن گریه را می خواهد ولی حالا رسم نیست قدیم رسم بود اشخاصی بودند به آنها می گفتند مُعِينُ الْبِكَاءِ کسانی که به گریه کمک می کنند. در مجالس یادبود و ترحیم مُعِينُ الْبِكَاءِ نقشی داشت یا در مجالس روضه و خودش اشکش دم مشکش بود و گریه می کرد، مُعِينُ الْبِكَاءِ می گفتند. این گریه به درد می خورد؟ با این گریه اگر جلوی امام حسین علیه السلام بایستید گردنتان را با شمشیر می زند. ولی آن قطره‌ی اشکی که حیثاً حضرت سجاد علیه السلام یا رقیه‌ی کودک یا حضرت زینب علیه السلام بریزند آن به درد می خورد آن هم خودش اشک تنها نیست حضرت زینب علیه السلام اشک ریخت، خطبا می آیند روضه خوانی اینطوری بعد می آمدند در مدح پیغمبر خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و حسین علیه السلام و اینها شعر می گفتند. قطعاً

حضرت گریه می کرد ولی آن گریه به دنباله اش این خطبه هایی که از حضرت مانده است. خطبه هایی داشت که می گفت یا بن طلقا یزیدی که مثل اسب سرکشی است، رام کرد. بعضی مورّخین می گویند یزید توبه کرد و پشیمان شد. بله پشیمان شد برای اینکه زنش به او حمله کرد. برای اینکه مثل زهیر و زنش که به او گفت، در اردوی کفار هم زن یزید گفت: خجالت نمی کشی خانواده و زن و بچّه ی تو در حرم و خاندان پیغمبر اینطوری؟ این است که قدری احترام کردند و بعد محترمانه به مدینه برگرداند. نمی دانم اگر اینها راه این خدمات را خدا و پیغمبر قبول کنند و الا ما دلمان با یزید صاف نمی شود و اما اینکه گفتند بر امام حسین علیه السلام گریه کردن فایده ندارد منظور این است:

این سخن پایان ندارد ای پسر

این سخن بگذار تا وقت دگر

همانطوری که تا قیامت اگر گریه کنید و اشک بریزید جا دارد تا قیامت اگر از اهداف حسین علیه السلام و اسلام و اهداف علی علیه السلام و حسن علیه السلام دم بزنیم ذره ای گفته نمی شود.

در مورد ازدواج / تحصیل و داشتن دیپلم حقدر خوب است؟ / به شخص می‌گویند
مجلس دوشی نرو و کرنه شغل را از تو می‌گیریم، البته چون قدرت و قوت ایمان
از هر چیزی بیشتر است غالباً مجلس دوشی را انتخاب می‌کنند / در مورد ازدواج
و در نظر گرفتن دیپلم و لیسانس / قرآن و مسأله‌ی وراثت در اخلاق و در جسم /
در مورد فرزند صالح^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یکی نامه نوشته چون با عجله بوده، کاغذش هم کاغذ کوچکی
است خوب خوانده نمی‌شود من هم تخصصی در خواندن خط‌های کج
و معوج ندارم نتوانستم بخوانم فقط همینقدر فهمیدم که در جریانات
دانشگاه ناراحت هستند. این را باید از خدا بخواهیم یک نفر نیست که
هفتاد میلیون جمعیت ایران از چنین خبری ناراحت است بنابراین دعا
کنید ان شاء الله خداوند آسایش و رفاه برای ما ایرانی‌ها بدهد. ان شاء الله

این جوابش.

یکی هم راجع به ازدواج و خواستگاری و اینطور مسائل چندین بار صحبت کردم و این صحبت‌ها را جمع کردند به صورت جزوه‌ی کوچکی چاپ شده به نام *خانواده* در آن مراجعه کنید که دیگر وقت من و سایرین گرفته نشود که مسأله‌ای تکرار نشود. آنچه که امروز می‌گویند تحصیل خوب است بد نیست، من نمی‌گویم بد است منتها مشکل است. تشخیص آن برای انسان از تشخیص خوب و بد است. هیچکس نمی‌گوید تحصیل و درس خواندن، داشتن دیپلم بد است نه! خوب است. چقدر خوب است؟ آن چقدرش مورد نظر است. همینطور که فرمایشات هست فرمایش حضرت جعفر صادق علیه السلام است که به ابوحنیفه گفتند در واقع به او و ماها درس دادند فرمودند انسان اشکالش این است که (البته اینطور نگفتند نتیجه‌اش را من می‌گویم) که در دوراهی واقع می‌شود که هر دو راه خیر است. فرض کنید یک ازدواج خوبی آماده می‌شود برای آنهایی که ازدواج نکردند، یک شغل اداری خوبی هم فراهم می‌شود. هر دو خوب است. منتها گفتند اگر ازدواج کردی دیگر نمی‌توانی بیایی اینجا و آنی هم که ازدواج می‌کند می‌گوید من نمی‌خواهم شغل و کار بگیری و زندگی ما باید با هم فقط باشد. نمی‌داند چه کار کند؟ خیلی از سؤالاتی هم که از من می‌شود راجع به همین است. اینجا تشخیص بین دو تا خوب، خوب و خوب تر.

این خوب است و این خوب‌تر است. این تشخیص همچنین در جنبه‌ی بد آن، منفی آن الان خیلی هست. یکی موقعیت اداری خیلی خوبی دارد درویش هم هست می‌آید اینجا. می‌گویند که یا باید مجلس درویشی نیروی که این یک بد، نرفتن مجلس برای یک درویش معتقد و یا اینکه این شغل را از تو می‌گیریم و این یک بد. از این دو تا بد کدام را انتخاب کند؟ این را هم خیلی سؤال می‌کنند. البته در این مورد چون مسأله‌ی اعتقاد و ایمان پیش می‌آید و قدرت و قوت ایمان از هر چیزی بیشتر است غالباً این را انتخاب می‌کنند، می‌گویند اداره نمی‌رویم. نمونه هم خیلی دارد. منظور این است که انسان گیر می‌کند بین دو تا خیر نمی‌داند کدام را انتخاب کند؟ باید خیری را انتخاب کند که خیرش بیشتر است طبیعی است از لحاظ منطقی می‌دانیم باید خیری را انتخاب کند که خیرش بیشتر است. حالا چه استدلال می‌کند؟ به خودش بستگی دارد. دو تا شر، شری را انتخاب کند که شرش کمتر است. مثلاً می‌گوید درویشی، اداره هم نمی‌خواهم حقوق هم نده یک خرده زندگی را سخت‌تر می‌گیرم. این شرش کمتر از شر آن است. این کار انسان است. حالا نمی‌دانم یادم رفته چه می‌خواستیم بگویم.

مسأله‌ی تحصیلات را می‌گفتم. بارها صحبت شده است و در جزوه‌ی خانواده هم نوشته‌ام که تحصیلات خوب است ولی خوب‌های دیگری هم هست مثل همین ازدواج که پیش می‌آید که می‌گوید کار

نباید کنی ازدواج کنی یا ادامه‌ی تحصیل بدهی؟ تحصیل یک وقت خودش خوب است یک وقت یاد گرفتن یک علمی. این تحصیلات علم نیست اصل تحصیل علم است یعنی دیپلم‌ها و تصدیق‌هایی که می‌دهند، خوب است یعنی هفده هجده سال عمر خود را تلف کردید و این کاغذ را گرفتید قیمت هفده هجده سال عمر شماست. اما در مقابل، ازدواج امر طبیعی است البته نه هر ازدواجی، ازدواجی که مورد قبول باشد. تفاوت سطح فکر و فرهنگ به اصطلاح در ازدواج مؤثر است باید دقت کنید. دو تا کتاب در این زمینه در داستان‌ها نوشته شده یک وقتی خیلی شهرت پیدا کرد. یکی *بامدادخمار* که دختری شرح حال خود را گفته و تمام گناهان را انداخته طرف مقابل. شما هم همینطورید معلوم است اگر با کسی دعوا داشته باشید او دیگر اصلاً حق حیات ندارد. چه برسد به چیز دیگر و در مقابل این کتابی نوشته طرف مقابل که او هم گفته این حق حیات ندارد. اسم دومی را یادم رفته هر دو را خواندم. بد نیست بخوانید. اگر کتاب جدی بگوییم که نمی‌خوانید، این داستانی است و خیلی جالب است، بخوانید و تشخیص اینکه بله تفاوت سطح فرهنگی خیلی مؤثر است. یک خانمی که در اینجا در آزمایشگاه کار می‌کند و متخصص آزمایشگاه است بعد با یک کارگر ساده‌ای که فقط خواندن و نوشتن بلد است ازدواج کند و خانواده هم همینطور متفاوت باشند. سخت به آنها می‌گذرد. ولی غیر از آن یکی با قوم و خویش دور یا

همسایه‌ی خود که همدیگر را می‌شناسند او لیسانسیه است و دیگری دیپلمه است. چه بسا آن دیپلمه از لیسانس تو بهتر باشد و باسوادتر باشد. به این تصدیق کار نداشته باشید؛ علم را چرا، ولی تصدیق را در نظر نگیرید.

حالا سؤالی هم رسیده بود به صورت یک فکری، اگر سؤال نگوییم مطرح شده که در خیلی جاها دارد که می‌گوید به حضرت ابراهیم می‌فرماید که به او فرزندان دادیم اسماعیل و یعقوب البته یعقوب و اسحاق هم هست و این فرزندان را هدایت کردیم و قبلاً هم خانواده‌ی آنها را هدایت کرده بودیم. از این آیات یک مقدار فهمیده می‌شود که قرآن به مسأله‌ی وراثت هم در اخلاق و هم در جسم اعتقاد دارد. نه اینکه کلاً همه چیز وراثت است ولی وراثت نقش عمده‌ای دارد. گاهی اوقات این نقش ممکن است برجسته باشد. در کتابی هست *علل الشرایع* علت بعضی احکام هست داستان اینکه چطور شد پیغمبر و امام این حرف را زدند؟ *علل الشرایع* علت‌های احکام در اینجا معلوم است که کسی از حضرت پرسیده است سؤالی کرده و حضرت این جواب را داده‌اند که فرمودند: آیه‌ای که خداوند می‌گوید: *هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ*^۱ آن خدایی که شما را در رحم مادر تصویر می‌کند و شکل داد، نه شکل ظاهری، مجموعه‌ی شکل اخلاقی و

فکری هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ هرطور تصمیم گرفت. امام فرمودند: كَيْفَ يَشَاءُ هرطور تصمیم گرفت از روی چه تصمیم می‌گیرد؟ فرمود البته اینها تمثیل است و آلا روز و ساعت ندارد که خداوند می‌فرماید اجداد نوزاد را، اجداد منظور نسل او است، همه از جلوی او رژه می‌روند یعنی از حضرت آدم عليه السلام و حضرت حوا نزد خداوند رژه می‌روند و خدا همه را می‌بیند و او را به شکل یکی از اینها درمی‌آورد. حالا یا کلاً به شکل او یا از هر کدام یک چیز؛ یک دماغ از او و لب از این، مجموعه‌ای می‌شود. این نشان می‌دهد که وراثت مؤثر است. شما نگوئید در کدام آزمایشگاه ثابت شده؟ کتاب *علل الشرایع* که به درد نمی‌خورد، نه کتاب *علل الشرایع* به درد نمی‌خورد، نه، ولی کسی که این فرمایش را گفته است دریچه‌ای را دارد که در را باز می‌کند و هر چه آن طرف هست می‌بیند. او گفته است. این است که ما نباید از علم و برای علم دنبال دلیل بگردیم و پیدا کنیم هر چیزی که در این کتاب مقدس دیدیم باید نگاه کنیم بزرگان چیزی گفته‌اند یا نه؟ اینها هم برحسب جرقه‌ای که در ذهن انسان می‌زند بارها مثال زده‌ام گفته‌ام اسحاق نیوتن که قانون جاذبه را مقرر کرده، خوابیده بود پای درخت سیب و حواسش به این بوده که سیب‌ها خوشمزه‌اند بکنم و بخورم، دید یک سیب افتاد. این چطور شد که افتاد؟ چرا نایستاد و زمین او را کشید؟ قانون جاذبه کشف شد. از اول خلقت تا این زمان نیوتن،

میلیون‌ها نفر پای درخت سیب خوابیده بودند و دیدند سیب افتاد و هیچ با افتادن سیب نیوتن فرق نداشت. چطور شد هیچکس نفهمید و او فهمید؟ موهبت الهی است حالا این موهبت الهی کوچولو اینطوری در اسحاق نیوتن است که قاعدتاً آدم خالصی بوده که خدا این محبت را کرده و الا نه. بنابراین فرزند صالح موهبتی است که خدا داده. پدر و مادری که منتظر فرزندی هستند خداوند برای این فرزند باید شکلی قرار بدهد. ممکن است خدای نکرده برود آن داستان را شنیده‌اید ممکن است خداوند شانه‌ها را از ضحاک انتخاب کند که در شانه مار داشت زبان را از نرون بردارد چه را از که و عقل را از نمرود بردارد، خدا نکند که به هیچکس بدهد و بالعکس ممکن است این را خداوند به خاک پای پیغمبر ﷺ بمالد به شجاعت علی ﷺ بگیرد به مظلومیت حضرت سجاد ﷺ بگیرد و بدهد. خدا از اینطور بچه‌ها صد تا بدهد کم است. این است که خود این نعمتی است. یعنی خداوند وقتی به ابراهیم ﷺ می‌گوید یعنی موقعی که نوبت بچه‌ها می‌شد من دقت کردم که بچه‌های خوبی تطبیق دهم و می‌فرماید این وضعیت و خوبی در نسل تو خواهد بود. این است که می‌بینیم ابراهیم ﷺ پیغمبر است. اسماعیل ﷺ، اسحاق ﷺ؛ یعقوب ﷺ، یوسف ﷺ، برادران یوسف ﷺ همه پیغمبرند (پیغمبر یعنی مثل مشایخ در واقع) که همه مورد توجه خدا هستند. آنوقت برای اینکه خداوند بشر را آفرید

خواسته‌هایی در طبیعت بشر هست که آن بشر کارگر باشد، عالم باشد یا جاهل باشد همان خواسته‌هایی که پیغمبر فرمود: **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**^۱، من هم بشری مثل شما هستم و همان خواسته‌ها را دارم. این است که یکی از این خواسته‌ها که در همه‌ی انسان‌ها هست داشتن فرزند و نسل صالح و خوب است. این است که بعضی پیغمبران دعا می‌کنند که پیغمبر حضرت زکریا مثلاً فرزند نداشت ناراحت بود از اینکه کسی نیست که ارث معنوی او را ببرد. دعا می‌کند که **رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً**^۲، خدا ذریه و نسل پاکی عطا کن که بعد خداوند قبول کرد و یحیی را به او داد. این است که زن و مرد علاقه‌مندند فرزند بیاورند و داشتن فرزند همان باقیات‌الصالحات یعنی یادگار خوبی که از من مانده باشد، باقی باشد و خوب هم باشد که مهمترین باقیات‌الصالحات فرزند خوب است. این است که فرزند داشتن و قطعاً وقتی فرزند اینطور است ازدواج هم اهمّیت دارد. این است که به این مسأله همه‌ی ادیان توجه خاصی دارند.

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰ و سوره فصلت، آیه ۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۸.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه‌ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
		۶۹ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	-	۷۰ مَلْخَص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
		۷۲ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
		۷۳ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۴ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۵ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۶ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۷ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
		۷۸ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
		۷۹ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
		-
۸۰	۵۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
		۸۲ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)
		۸۳ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)
		۸۴ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
		۸۵ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
		۸۶ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
		۸۷ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
		۸۸ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
		۸۹ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)

۵۰۰ تومان

۹۰ مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)

۱۰۰ تومان

۹۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)